

«به حبه قند»؛ نمایش باورپذیر سنت‌های ایرانی

تماشاچی «به حبه قند» حتی اگر در آپارتمان‌های نقلی یا برج‌های سر به فلک کشیده عصر دود و سیمان هم بزرگ شده باشد؛ باز با «خانه باغ» و آدم‌های رنگارنگش هم‌ذات‌پنداری می‌کند.



تماشاچی «به حبه قند» حتی اگر در آپارتمان‌های نقلی یا برج‌های سر به فلک کشیده عصر دود و سیمان هم بزرگ شده باشد؛ باز با «خانه باغ» و آدم‌های رنگارنگش هم‌ذات‌پنداری می‌کند.

سیدرضا میرکریمی بعد از موفقیت کارهای تلویزیونی‌اش (از جمله «بچه‌های مدسه همت») با «کودک و سرباز» نام خود را بر سرزبان‌ها انداخت. او روایتی ساده و یک خطی را با تصاویر زیبا در هم آمیخت تا تحسین منتقدان را به همراه داشته باشد. میرکریمی جزو معدود کارگردانانی است که هرگز خالی از دغدغه‌های دینی و اجتماعی نبوده و نیست و همواره سعی کرده است به دور از سیاه‌نمایی و با بیشترین ظرافت ممکن، مباحث اعتقادی و باورهای دینی را به تصویر بکشد. همین دغدغه او، ساخت فیلم «زیرنور ماه» را موجب شد که ثمره آن کسب سیمرغ بلورین جشنواره فیلم فجر برای این سینماگر بود. سیدرضا میرکریمی که حالا علاوه بر جلب نظر مخاطبان و منتقدان داخلی، نگاه جشنواره‌های خارجی را نیز معطوف خود کرده بود، در سومین گام بلند خود «اینجا چراغی روشن است» را جلوی دوربین برد. فیلمی با درون مایه‌های مذهبی که در بستری انتزاعی روایت‌گر تعارضات اجتماعی بود. «اینجا چراغی...» از میرکریمی یک فیلمساز خلاق ساخت و سیمرغ بهترین کارگردانی را به او هدیه کرد.

چهارمین تجربه میرکریمی در لوکیشن‌هایی متعارض جلوی دوربین رفت. او در دو فضای متفاوت شهر و کویر، تردیدها و باورهای اعتقادی را به واسطه رابطه پدر و پسری تصویر کرد. میر کریمی در «خیلی دور، خیلی نزدیک» از شکاف نسل‌ها و تلاش پدر برای پرکردن این شکاف می‌گوید. پدر داستان میرکریمی، راه خیلی دوری را طی می‌کند تا با گذشتن از مظاهر تمدن و مادی‌گری، به پسر خود خیلی نزدیک شود.

میرکریمی در گام پنجم و برای «به همین سادگی» قهرمان داستان خود را یک زن انتخاب می‌کند. زن خانه‌دار ایرانی که همواره و در همه حال سعی می‌کند خانه را به محیطی آرام و مطمئن برای مرد خانواده تبدیل کند. «به همین سادگی» با بخشی از مخاطبان ارتباط خوبی برقرار می‌کند و در ایجاد حس همراهی با شخصیت اول داستان موفق است.

«به همین سادگی» نشان داد که میرکریمی یک اتفاق ویژه در سینمای ایران است و موفقیت فیلم‌های او اتفاقی نیست. سیدرضا میرکریمی در تازه‌ترین اثر بلند سینمایی خود «به حبه قند» را جلوی دوربین برد. «به حبه قند» یک تفاوت کلی با ساخته‌های پیشین میرکریمی دارد و آن تعدد شخصیت‌های داستان است. این فیلم اگر چه یک شخصیت اصلی به نام «پسندیده» دارد، اما از هر طیف، صنف و سن، یک نماینده در فیلم حضور دارد تا گستره بیشتری از مخاطبان با آن ارتباط برقرار کنند.

داستان «به حبه قند» در خانه‌باغی سنتی و سرسبز در یزد می‌گذرد، خانه‌ای بدون پدر که بزرگ‌تر آن «دایه عزت‌الله» است. این خانواده پسری ندارد و 5 دختر به ترتیب به نام‌های «اعظم» (همسر جعفر)، «معصومه» (همسر هرمز)، «شمسی» (همسر حاج ناصر)، «مهناز» (همسر حمید) و «پسندیده» (نامزد کیوان) را شامل می‌شود. پسندیده که در طول فیلم آن را «پسند» صدا می‌زنند، با 24-25 سال سن، کوچکترین فرزند خانواده و در عین حال سنگ صبور تمام اهل خانه است. او شیفته و دل‌بانه «قاسم» برادرزاده خان‌دایه است، اما باید با «کیوان» پسر خانواده متمول «وزیری» وصلت کند، ازدواجی که به دلیل حضور کیوان در خارج از کشور، غیابی خواهد بود.

همه چیز به خوبی و خوشی پیش می‌رود تا این که شب مراسم، برق خانه‌باغ قطع می‌شود و بزرگ وزیری‌ها آن را پای کدورت دایه با آن‌ها می‌نویسد و مراسم به هم می‌خورد. فردا صبح اگر چه با مرگ دایه، همه از جمله نوعروس خانه لباس عزا به تن می‌کنند اما این اتفاق ناگوار بار دیگر عشق را به «پسند» هدیه می‌کند و از ظواهر امر چنین بر می‌آید که او سهم قاسم می‌شود. به عبارت دیگر شاید بتوان داستان «به حبه قند» را تأویل ضرب‌المثل «خدا گر به حکمت ببندد دري / ز رحمت گشاید در دیگری» دانست. این موضوع به شیوه‌ای دیگر و از زبان پزشک داستان بیان می‌شود که این شعر حافظ را زمزمه می‌کند: «غمزه شوخ تو خونم به خطا می‌ریزد / فرصتش باد که خوش فکر صوابی دارد»

نورپردازی، تصویربرداری و بازی‌ها در «به حبه قند» عالی و بدون نقص است. کنتراست بالایی تصاویر حال خوشی را به تماشاچی القا می‌کند. تصویربرداری در سطح بالایی قرار دارد و می‌توان اوج هنرنمایی حمید خضوعي ایبانه به عنوان مدیر فیلمبرداری را در چند نمای اسلوموشن دید که با تدوین زیبایی حسن حسندوست و موسیقی محسور کننده محمدرضا علیقلی، یکی از به یادماندنی‌ترین سکانس‌های چند سال اخیر سینمای ایران را رقم می‌زند.

نورپردازی به بهترین وجه ممکن انجام شده است و این موضوع حتی در نماه‌های مختلف با داستان فیلم همخوانی دارد. به عنوان مثال، نمایی که فردای شب جشن از پشت بام‌های شهر تصویر می‌شود، از شفافیت کمی برخوردار است و مانند سایر تصاویر، شدت رنگ‌ها زیاد نیست تا تماشاچی ناخودآگاه مضطرب شود و رخداد ناگواری را انتظار کشد.

میرکریمی با در نظر گرفتن تمهیداتی، از پس لهجه‌های متنوع فیلم به خوبی برآمده است و صد البته در این میان نباید از نقش کلیدی

«افشین هاشمی» به عنوان بازیگردان به سادگی عبور کرد. لهجه شخصیت‌ها قابل قبول و باورپذیر است و تنها شاید لهجه مادر خانواده خوب از آب در نیامده است.

علاوه بر نمایش سنت‌های نیکوی ایرانی - که البته این روزها کمتر دیده می‌شود - «یه حبه قند» از دغدغه‌های مذهبی میرکریمی خالی نیست. «حاج ناصر» داماد سوم خانواده و نماینده قشر روحانی جامعه است. او باطنی پاک و ضمیری روشن دارد اما حتی در خانواده خود نیز از نیش و کنایه با جناب‌ها در امان نیست. میرکریمی چهره‌ای مردمی و باورپذیر از روحانیت در فیلم خود ارائه کرده است؛ یک روحانی که دغدغه‌های مالی، جسمی و معنوی خاص خویش را دارد و حتی ممکن است نماز میت را هم از بر نباشد، در عین حال که احاطه خوبی نیز بر مکاتب و ایسم‌های غربی ندارد و این انتقادی هوشمندانه و طعنه‌ای ظریف به برخی روحانیون است.

شاید زیباترین تصویری که حاج ناصر در فیلم ارائه شده است را بتوان نمایی از بیدار شدن او پس از شب جشن و در پشت‌بام خانه دانست که با ملحفه سپید و آسمان یکدست آبی، ناخودآگاه لباس احرام و مناسک حج یا کفن میت (با توجه به مرگ خان‌دایی در همان ساعت) را در ذهن تداعی می‌کند.

پایان «یه حبه قند» رؤیایی و آرام‌بخش است. میرکریمی که «اینجا چراغی روشن است» را ساخته، اکنون یکی پس از دیگری چراغ‌های خانه را توسط «پسند» خاموش می‌کند که یادآور رمان «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» نیز هست. البته این خاموش کردن چراغ‌ها با روشن شدن رادیو همراه است که نمادی از روشن‌بودن امید است.

به اعتقاد نگارنده، نگاه جزئی‌نگر به فیلم «یه حبه قند» نادرست و با لغزش‌هایی همراه خواهد بود. فیلم میرکریمی باید در یک فرم کلی دیده شود و اگر اظهار نظرهای وی در مورد داور اولی‌های جشنواره نبود، قطعاً جوایزی را برای میرکریمی به ارمغان می‌آورد. جان کلام اینکه در زمانی که مدعیان سینما عقب‌گردی 30-40 ساله به فیلمفارسی دارند و کارگردانان جوان‌تر و خلاق نیز از سبک و سینمای خود فاصله می‌گیرند و یا عده‌ای دیگر داستان‌های تلخ اجتماعی را تصویر می‌کنند، باید به «میرکریمی»ها بها داد و آنان را ارج نهاد که پایه‌های لرزان سینمای انقلاب به حضور آنان محتاج است.

نویسنده: محمد حسین کلهر